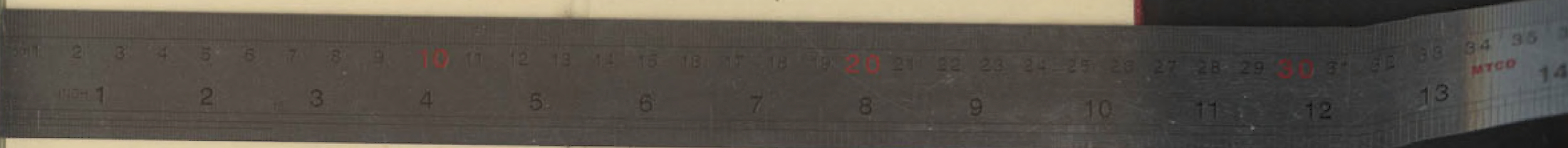


۴-
۲۳ / ۱۱ / ۱۳۲۷
اسکن شد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب مجموعه .
مؤلف
موضوع تألیف شامی رساله کلمه الهی و کلام
بعضی از کتب و فرائین و دستاویزین

شماره دفتر ۵۴۳۵
۶۱۴



۴
۳۳ / ۱۱ / ۱۳۸۷
اسکن شد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب: مجموعه

مؤلف:

موضوع: تالیف شاهرخ بهرامی و دکتر ویرا
بعضی از کتابهای تالیف و ترجمه و نشر و غیره

شماره دفتر: ۵۴۳۵
۶۱۴



۷

۱۱۱۵

بازدید شد
۱۳۸۱

بازرسی شد
۶۳-۶۲

2

[illegible]

[illegible][illegible]

في مناقب القرة عن حديثه الباقى

قال رسول الله ٢ الويل الويل لأمي من الشور اللري
ومن الشور الصري سئل عنها قال ٣ الشور اللري ^٢ تعقد
في بدي لبدي وفاتي لعن خدوتي أخي وحي بتي والشور
الصري ^٢ تعقد في غيبه اللري في الرواء لغير ستي و
تبدل الحكاى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا
 ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
 والحمد لله رب العالمين
 والصلوة والسلام على
 سيدنا محمد وآله الطيبين
 الطاهرين
 (بسم الله الرحمن الرحيم)

بسم الله الرحمن الرحيم
 لَكَ الْحَمْدُ يَا وَجْهَ الْجُودِ وَالْجُودِ الْمُسْتَوْدَعِ
 تَبَارَكَتْ لَكَ كُلُّ شَيْءٍ وَتَمَنَّى
 حَتَّى دُرُودُ بَخْسِيقِ صَدُورِ وَوَرْدِ عَرْمَةِ شَبُوحِ وَصَلَاةِ اللَّهِ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاجْهِيَا لَهُ الْغُرَاثُ شَيْءٌ مِمَّنْ مَتَّحَتْ رِجْلَيْهَا
 وَبُشَايْنَهُ فِي نَفْتِ السَّرْدِ وَبَسْ كَيْسٍ أَرْزَاقِ عَامٍ وَاعْلَامِ تَامٍ كَمَا
 وَشَاءَ رَاوِدَانِ يَكْمَانِ اسْتَكْمَلَتْ لَهُ أَرْزَاقُ دِينِ وَدُنْيَا
 بَانِ كَزُكْرَفَاتِ هَيَاوُنِ رَاوِدِي دِيكَرِ مَزِيدِ شَسَارِ وَفَرْوَانِ زَعْدِ
 سَتَارِ كَرَمَتِ فَرْوَكِ بَاهِرِ چُونِ بَانِ شَكْرِ كِي زَانِ تَوَانِ يَكْمَانِ
 وَرَاوِي چُونِ سَرِ چَرِيَانِ اَقْدَمِ اَللّٰهُ كَاثِمَتِ عَلَيَّ نَسِيكَ قَلَّتْ
 وَتَوَلَّكَ الْحَقُّ مِنْ اَنْ تَقْدَمَ اَنْفَتُ لَاحِقُ اَزَا جَا كَيْ سَمِيرِ يَكْ دِيكَرِ نِيَّةِ لَوَاكِبِ
 اَشَاعُ رَحْمَتِ اَوْ اَعْدُوْتِ دَرِ كِتَابِ مَسْطُورِ اَمُورِ كَمَا كَمَا بَقِيَّةِ يَكْمَانِ

و اظهار نعمت انوعی از ادای شکر شمرده در متابعت خطاب و مطاوعت
 کتاب واجب که تقدیر کان کرم فی رسول الله است و آنچه از فضل
 احسان فضایل نفیس مخصوص خصال و شمایل داشت که بدان آیات
 ذات بارز کمالات افزون خواست با کمال اعتراف بجزا احصای آن که
 بعد لول المیسور لایستق بالعمور را معات آن آیات و خلاصه آن ثنات
 بی تکلف فشیانه و تصانیف مسالنه بر حسب تقریر و لیس بر زبان خا
 صاحب دیوان سائل بر این لوح اشارت تحریر یافت که بنیاد کان
 حاضر را بکرمی آئینه کان غایب را تفکری حاصل آید تا بداند این جلوه
 ملک کرنسی خلق است دنیا یادگار هاکم بنا نطق حکیم با حق نخت کوهر
 یکم پیش از آتش آب و خاک از صلب پاک ترک ابن یافث ابن نوح تازمانی که
 مقتضی ظهور گشت شأن ایشان در عالم بحال تکمیل و تربیت پذیرفت تحصیل این
 اجمال انکد ایل حبیل قاجار از ارفع میمون آق قویونوی ترکانه و آن سبیل
 بنسب از اولاد و احاد ترک ابن یافث ابن نوح که بیافث او فلان مذکور
 و بکثرت اولاد و احاد مشهور قاتل و عاثر فیه کیشل فرج یک اصل از او
 مشعب گشته پس از تخریر ممالک شرق و شمال در ترکستان چین و سحاب

حردانی سیر بر گزیده بوستان اردستان مروی مردانی به یادگار
 گذاشت بروز شب پریشان روز بود و شب زما و خوبی
 بر شش خواب بود و روز بچاکی و بسیری چو سوارند اگر چه
 در پیشکس اگر چه برستم ز بیم ترش پیش از خیال در خضم فتن
 تشویش پیش از نما و منبر عاقبت بهمان اختلاف شباهت
 یافت پس تبدیل نیایی لیل نمار و تحویل این دوستانند بهیچ
 اقبال ما بودند و فاکر در روزگار که بهمان نماند که باعث آن کار ناپسند
 ازادمان شارب ایمان غراب پیش از آب موج سرب استی
 ناپسند از تخت جفاوت رفت از خاک خفت از عاقبت حق
 برودند و در غمی طر برودند شاه عم نامدارم از شهر کیه شیرین
 شاهان نجاشیان بر و آرد و کس به او بازندان گرفت در
 سالیانی چند مملکت ایران زنده در بندالی حبس میگرد و در زندان
 و دست به فرساخت او باو شاهی و با پیش شد به پیش سید
 آستانه ضعیف و قهری مغرور و مسکونی نماند و رانی صائب اندیشه
 چون که حسرت را که حال مصدود و جهان خلاصه مطلوب جهانیان

بکشد

در روز و اقبال محبت و شایان تاج و تخت بود و نوبت ظهور زوکی که
 در آن نزدیکی را روز بروز شکست و اقتدار و محبت و اقبال پیش
 منصب ظهور بر رسید چنانچه شاه سلطان محمدم این اقبال گشت و بدین
 تمام این اقبال شد و چشم آید از مملکت اسباب ملت و اقبال
 این اقبال و کرد و ای آن پادشاه او سیاه جلال در تاج و تخت
 شریک و منسوب است در سال یکصد و دو دست باز و بگری خنجر
 مملکت کرخسان و بروج و ارمین غرمت ملوکانه کرد پس از سنجاق
 آن مملکت دسترخوار مملکت کشت و در شوشی حصار گشت
 جل از حبس کین آفتاب کوه و قلعه آن آنوی پیش مهر و ماه بود
 عزم عزم و در حبس صد بزرگ عزم کرده ببال باز و افروان
 یکصد و دو دست که بود بجهت سلسل زمان و دولت و فریاد
 شوشی حصار گشت که در نیافت در این کو بهار یک
 نظر زمین خنجر در پای او یکی خنجر خنجر خنجر در پای او
 یکی خنجر و پس از تصرف آن خنجر و قلعه شاه از خدمت و کینه
 صادقان کرد و شاه که در پای تخت خلافت بر بند قرب احتیاج

بود ظلم رکاف غمت مردود بدو تخت و تاج کرده شهید اسعید از انچه
 فایز رخست مدار جادوان سبید فروخت خوشبید و درنگاک فرو
 خفت آنخزوی زن بجاک سرتا جوخت بالین نهاد جانر چنین
 آیین و داد جهان پرور چو خواجهی درود چو می بدوی پرویدین چه
 سود روش نخل اندازان شاد باد جهان از جهاندار آباد
 لشکریان پرکنند و لشکر خدایان دل از جان برکنند بجانب
 دارا کلافه طران به راه و به راه وشت و کوه پیوند گرفته صاف
 تاج و تخت و کلاه سلطنت بر ایکان و سباب نخل و شوکت نصیبت
 یافته خیالی سروری و کثرت گیری در دامنش جای گیر شد غفل از
 این معنی که نه هر سری بجای نرزی سردار است براب
 تبریز باختر و سراب و شراب با خنجر و لشکر و سپاه و سر
 تیا سلطنت در پیوست خبر این داهیه بزرگ و واقعه خوش
 در دارالملک فارس بجای مع دولت و سامع حضرت رسید
 کجمن و است دله پرورد و سری پرکنین بختخواهی شاد
 ایران زمین با معدودی از سران سپاه و خاصان درگاه

روی بختگاه روی آوردیم چهل روز راه را گشت از ده روز پایان سایدیم
 صادق خان با شصت هزار لشکر بعینه قزوین رسید پیش از آنکه انجام
 مراکب و اسبها متاعب توفی افتد چار هزار کس از بهترین شوشی
 شکسته خسته بهم در پیوسته خدارایا کردیم وارا و در خواننده داد
 شدیم در آن سنگام آفتاب و دل اسد جگر شیر میوخت مرکبان را
 نعل درفش بود و سنان نبره شعله میکش چون شهاب بر شیطا
 و برق بر کمان مصاعفه بر کبابه بر او تاخته نظر میستیم تخت و کلاه اراو
 بار بسته آنه مرد کناه کار را پیش خویشیم بخت سلطنت با بخت
 جسم بجای نشستم به فرمودن بر سر ازگاه ایاماره و خسروانه
 کلاه بهیم شاهی سر خویشیم بجستی ره و رسم نوشتم ز شاهان
 کستی گرفتیم باج نهادیم از مرد و دهقان خنجر رواق ایوان بر
 طاق کیوان سودیم از فرنگاه و آفتاب و ماه افزودیم به رفاهای حارم
 و حرم های حارم کشور را کشودیم و لشکر کشیم زبردستان زیر دست
 آوردیم و برزیردستان بخشیش کردیم در پیکال دایست سلطنت از
 فتهای کج و وارمن تا اقصای غزین چهار ماه راه طولاً و از کنایان

تألیف بحر خز و دو ماه راه عرضاً بسطوت قاهره سحر اعدا کل در افت مثل
ظلم و بیداد از خواشی مملکت مرشح و پای تقدی ارغضه جهان ^{منقطع}
و اشیتم نوبا و کان باغ سلطت و پروردگان حجر خلافت عینی
شاهزاده کان با عدل و داد بر قاعده و یاسای عدالت و انصاف
نا کشور آبادان و معمور دارند و بهمت بر خطا صدد و ثنور کارند و هر شهری
شهریاری و در هر عرضه شهواری کاشیتم رخنه اطراف کشور و ثلثه الکاف
مملکت از نکلن نکلین ایشان حصنی حصین کسی یستین یافت و رواج بدست
ملیف جعفری و مزاج ملت خلیف اشنی عشری که ارسپ صاحب شرع استین
ناظم نظم دین پسین صلوات الله علیه و آله اجمعین با خلو جمعی از خبده
هو اکون فریدی سد و فاسد و فتنظم افتاد بدان کن که ارباب
تواریخ از صدر اسلام تا این عهد سعادت فرجام در احوال خلای جوی
غوری تمام کرده سلاطین و حکمرانان جهان با اختلاف مذہب و اتفاق
معایب و منالاب و ارتکاب ملاحی و ملا عیب توده اند که دین به دنیا
داده عاقبت دنیا بر جای خود باز نهاده گذاشته و گذار شده و
اندک نشدند سخت اجای هر اسم شریعت غر و ابقای قواعد

ملت بنیاد و سر و ستار و روزنامه دولت و اقبال ساخته در روشن درویش
و اصلاح مزاج دین ملت جدیدی پلغ و جدی موفور مبذول است
از نه نام بدست ائمه اسلام در همه بلدان مساجد و مدارس و معابد
برپا داشته متقیان متحد و مقتدایان مقتب و عالمان مفید و طالبان
مستفید به ارشاد عباد در اصلاح معاش و معاد استقر و وظایف
ادارات بنونه ایشان یاده از یک کر و مقرر و ستم و استیم کشور از
عدل آباد و لشکر از بدل ز رو سیم و شاد پس از چندی صیت تعلب
ستار روس و ممالک و م و فرکت عالم گم شد و محروسه ایران از
آفت نده خوابیده مامون و مصون از توبیر لغت نده نائمه لعن الله
من ایتها سر حدشیان کرج و ارضین هشتنه جویان قضا و قدر
سبب ارتباط مذہب و اخلاط مشرب که اکثر مله واحد کفنه
بجوج روس چون قوم با جوج از سده رسد و صد البرز کوه بجوایی
مملکت آذربایجان راه دادند و آن ملای که همان و قضای آسمان
که سه نپذیرد و ردشوان کرد و بخیره خیر بر خود کشیدند و دع
آن داده عاده و دفع انظار ضه ضاده بر تیغ تیز و خنجر خوریز نامع

و ناهنجار فتنه کشی کران بکران آلات ادوات شایان شان
 جهانستان فراخای صحرای بالایی که بر بنسب باره شان در ستو
 چون سیل مخدر که از فراز به نشیب تازد بدفع و رفع انگروه غمان غمیت
 کشدیم این رحمت الهی این معادات از معادات نامتناهی
 ذات و توفیقات خاص خود شمردیم چه از زمان عنیت امام علیهم السلام
 تا اول این دولت سعود احکام شسته شرعیه تکلیف جهاد نامرعی ماند
 این کار دولت است بی تا که رارسد آفتاب این دولت
 بر ورکار دولت تا نافت در به رغبه المجاهد فی سبیل الله یا شیم
 لشکرانه این معادات در حفظ بضیعه اسلام بیت و هفت مجاهدین
 دین با عبیده حسنام مکا و حجت و مکافات و منازعت و مقاربت
 و مقاتلت و مقاتلت در پیوسته در دار و بر و طرد و بنزد حذر برداشتن
 لیل و نهار خزان و بهار را از کار و پیکار نیا سودیم از خون گشایان
 آب و دارس و کر مضاف و مضیف و دو دام از خسته ضعیفه
 ایشان عرصه مضاف آوردیم در سال بیکار و دوست بهری
 کفره روس قدم تا سرپیش نهادند مجاهدان ایران در بدل نفس

قدم اولی

قدم پیش کردند و عاید صادق من بقاتل فی سبیل الله قاتل او قتل
 فوفی بقیته حسب عطا را آیین کیش و سرمایه امید حشمت فتح
 و شکست کجایان مرک را مایه حیات جاودان و نشت پس از طول
 مدت خونریزی منقط و مضروب و محروب بفتح دریغ و ششم که نفس
 محترمه سدان اگر چه در خدای یک نفس ظاهر از نفس شوم کا فزاری
 باید اذی مبین و نیز تکمیل کار جهاد که در فرمان جلیل ابوال و نفس امر
 ناقص نخواستیم بظایفه مفسوسه که بحرص و شمره موصوف و مانوسند
 از خدمات نیت ساله ایرانیان ترک سر کردند و طمع زیر بر بند ده
 که روز زشت از خسته نه عماره بوقایه جان و ایمان بدل کردیم بظایفه
 جنبش را از آن مملکت بسرحد مملکت خویش باز پس فرستادیم
 و انعام و مصاحبت بشرط انقیاد و مطاوعت و متابعت این ستم شید
 که احکام حکم مارا چون ضایع برهم کردن بنه داد و امر فرمان طبر
 چون بستان جلیل مضی و مقبول دارند استامیان را وکیل کردند
 و بار تکالیف ایثار و اول آید چون کار جهاد و تخریب و روزگار
 پایدار سلطنت از قرن اول به قرن ثانیه پیوست ملوک اطراف سلطنت

سلاطین علی الاطلاق ملک الملوک انقسم خوانند شاهنشاهی
 بطعرازی هو المملک بالاسحق سبیل و مصادمت سلامت و
 مصادقت و مصادقت و مکاح و مصادقت یکدیگر را مبادرت
 و استبدان انسانی این دولت و کلاهی این حضرت موقوف و
 محول داشته قانون جهانگیری در جهانگیری از کتب دیوان اعلی
 روزنامه برند و کارنامه اعمال و کردار مملکت و ملت را بر دوش
 کارکنان کار و زمانه استبداد احوال با عرصه درسه نام نامی که
 آیت شیخ و علامت بر کتبیه رایات کتاب نگاشته مثال بیانی
 مکه و صوگر کم حسن صوگر کم از او آشکار است خواقین ترک و هند بریا
 و شاهنشاهی سبند و سلاطین دوم و فرنگ بر تاج و خاج رونق
 و رواج افروزدند سفر او و کلا با تخت هدایا از انواع طرائف و طرف بکاف
 اعلی متوار و متوسل از تالیس امتد و خضایع مشایخ از طرز دیبا و
 عیس پیا و پشینه کشمیر و قبت نمونه روس و حر و جابه های منسل و
 سیغور و جابه های سنج و بلور جابه خانه مبارک که رسته قطیفین است و
 حضور و دوسری معمولی است که آیه ان صرح محمد من قوا یر

بر آن مقصود است از صنایع بدایع و بدایع صنایع رشک نگارانه چنین است
 تفصیل این اجل و تحریر تحقیق این احوال مخران و قانع دولت و متون
 آثار خلافت و شرا و ادبایی در بار سلطنت نظام و تراکت و دواوین
 پرداخته آواز این شوکت و اقبال آویزه گوش جهان باشد از کتب
 که سال هجرت را علی حده الف الف الف الف الف الف الف الف الف الف
 و زمانه سلطنت چهل و عمر مبارک شصت و چهار و ده و قمر و شصت یک
 کردش شمس است که بقرون متتابعه متواصل و سلطنت جاوید متصل
 بشکرانه عمر دراز و سلطنت در برابر مصلحت و اما نفع الناس
 فی الارض و سبکیهای کار ملک کشیش پیش کردیم و بخشیش برین
 و درویش آوردیم را است عدل و انصاف بر آسمان افراشته است
 جور و اعتداف از صفه رور کار برداشتم جهان رونق باز یافت و جهان
 را از آتش و آفرایش گرفت همچنان بخت را روی اقبال و تحت
 پایه بر آسمان احوال تدبیر با تقدیر مطابق و دسار است و بخت
 جوان برای پیر موافق و انبار ملک مصون و حصن ملک حصین
 منت و افر خدایر که چنین است فهدا که شمس حلاله از الاء و

انعام نامتسابی که مخصوص ذات و صفات با دثت و بدن خصی
از پادشاهان جهان فرمان نام به نیک اثری برتری نمود
صفات جلیله حال و کمال است که بهشتان فا ذکر و اذکر کم و بکر
ولا تکفرون به تجدید آن تجدید ذکر و تمهید شکر می رود پس از
جمال یوسف کما یوصف قلم صنع بر صفحه ابداع بدینگونه صورت
سنگاشت و نقش نه ازل در لوح ایجاد چنین نقشی نیست و لوانه
و غم یوسف قطعت قلوب رجال الکفسانه در شب به
خفا و تامل حسنه بر چه تقابل افد صنعت کامل صانع تشبیهات
بعض باطل و ضایع ماند چو روماء و آفتاب و نجوم بر یک
ناب قد بر وجه و خد بوری و حسن عقل سلیم از او هر خج
و از گفته بدیع الزمان با خراض گوید بجا و بکلیک صوت لغت
منکبا لوکان طلق الحیا بمطر الذهب والدهر لولم یکن
و لیس لولم یکن و لیس لولم یصد و لیس لولم یصد و لیس
رباعی فرو خواند کرم و چو قدست قمارش که در غنچه
چو لعل نت قمارش که کرم که چو روی تو بتابد چو شید

انزل

از شک سیه زینت رخسارش که جلی که آفتاب و ماه از دور
قل بود الله واحد چشم بد از روی تو دور باد خونست خزان
ناظر از مطلق آن مبارک فستبارک الله حس النخایقین و در زینت
مرد وزن ادر کوه و مازار کریمه حاش الله ما هذا شبر ان
ملک کریم ز فرم جان و حبان نقاشان نه بکار و چهره پر دراز
آذر کار از تصویر آن صورت ز پا و شکل و شمایل دل آرا نیست
کار و رونق بازار و شوق خریدار جویند و صفحه خط از دیگر نقاشها
منظری مندر از شوا یب غیب مخبری غیر از نوا هب غیب روح
محشم عقل مصور رحمت ظاهر نیست خمر شبت خرم حشمه ز فرم صورت
جمال معنی جمال در میدان ایوان سکام بار بوسنگانه کیرودا
مهر نذا فقه خدا بارتد کرم صاعقه ستم داد مظلومان و بیدا
طمان فمیطر یوم الوجود من کف الله اندا و یقیر یوم الباس من
سینه الدم ارشیاست عدل فقه سوز ظلم که از و حر است
فضل عاجز بر و ضعیف از موری باید لغف سلیمان بخشه و ماری
بحیث بهر شیطان نشود ظلم از سرون در او نمک به دار است

و فتنه را آهنگ برار البوار است در محل انس و مجلس مدس
 و اشتغال اعمال سلطنت و احتمال مهام ملک و عدم مهارت
 و بکسب علمیه و مدارست بقضایف عملیه بمولود العلم لا کثره العلم
 و یقینم بل نور لقیقه الله فی قلب من شیء خواجه انصاری در ترجمه
 آن گوید علم آن نیست که فهم خیزد علم شکله الله در دل نیده بریزد
 آنچه از تسهیل مشکلات و تحلیل مضامین و تفصیل مهمات و تفریح
 محکّمات و توضیح تشابهات از ملهمات خاطر و فاد و واردات
 ضمیر قدوسی نهاد در مرتب ایقان و عرفان تراوش کرد
 و نگارش پذیرد محققان عهد و افاضل عصر بر سائل برید و از
 آن قواعد فواید حاصل کنند اهتراز خاطر و سبب ضمیر را باند میان
 خدمت و ادبیان حضرت حل مسائل کنند و قتی اگر در نظم اشعار
 و وزن انکار را بکار اتفاق فرصت و الثفات صحبتی افتد غنّه ان
 و سخن شناسان که فصاحتی سه و لمیای زمانند در زبان
 سزایه سخن و پیرایه سخن و حقه از تضاد شاعرانه و غزلیات
 عاشقانه و مشنویات عارفانه و رباعیات مشتاقانه سفینه پرده آ

بجل رعین از عتاق و نبل سپند و روم و مصر از رفان برید بمایه برید
 پیش در یابنده یعنی چه در هی چنین باید داد بملوک اطراف
 سخته و سخته و غنیت یابنده ملوک و سلاطین در عنوان آن کلام
 الملوک الملوک الکلام بر نگارند و بکجا بجا نه سپارند جل عمان
 چو پیوند نظم لؤلؤ خوشاب کجسته در جوف صدف خرد و از انش
 غیرت آب شود آویزه کوشش صدف شود از استماع آن
 مبدلول الذین یسمعون القول فیتبعون سینه لؤلؤ و آب
 اگر آب حسرت بدان آرد جای آن دارد و خوشه مرجان از
 شانه فرو بریزد و قدر آن ندارد فذروه و سینه شکر در
 همه از حلاوت شیرینی به نه باز پس فرستد و نبات مصر
 صورت نوعینه بغش نباته لقیقه آثار خشنه و از قوه نامیه با همه
 حلاوت لطاوت نبات شنی کلوا و ارعوا انکام راضی و
 قانع آید علی محبده زمزمه عاشقان سینه و همه عارفان مصر
 و غنله صوفیان روم زان نظم و کجش است از آن لفظ و لفظ
 و نیز مزید کرامت را قبول حاته که از الطاف تانه است بر این دست

شریف مخصوص شد آینه و القیت علیک بختی بر آن مخصوص که
مختاران ملکند و مجازان مساک در عالم رضای مسرورند
با هوای مسریند لغای هر اگر از جان کرامی قری یا نید به نیازند
و بقای مار از دو جهان عزیز قری جویند به نیاز بخشند روی سخن بایران
و سلامیان نیت که تیغ در سر و سر بنده وارد پیشیند
پرورده این نیت جاویدند و درم خرید این نیت عالم گیر خردند
اجر نیت شناسند سیاست قهرناز را ریاست و کامرانی دانند
علی مختلفه در این نیت تنگد شرک ملحد در این شراب موحد و انبازند
که الیسا و الیکم واحد راه خلاف در این مقصد بخونید و سخن اختلاف
و در این مقصد بگویند ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء خلدی جهان
و آدم این فرقی توانائی و قشامندی عزیز و انار و غرت
روست جهان اند این نازمن اگر کجاست بدان در چو روی
نیازم دست جهان از آن نازمن در خور است چو نیت
نمادی فزون از قیاس زبان هم بخیم بهر پس المال
و بسنن زینة الحیوة الدنیا که همه کارزانی عظیم و مویستی

جیم است از داری پاک و داری نایک تا این زمان آنچه در قهصص
ظهورند و در بقعه خفاست تو صغیر اکبر مصونا عن الصغیر و الکبار
از این چشمه زاینده و صلب فراینده و دویست و پنجاه نفرند و خدا
نبار سحر از کسید بر نهند متجددان فریاد و ثنی و ثلاث و رباع
زید فی الخلق یا شاء اگر کجاست در یکی تباهی بینند فله شرا مثالا
همه روزه به آرزو وادارند نجوم سماء کما غاب کوکب بدا
کوکب قادی الیه کوکبه پشت دولت روی نصرت عضد ملک
معین ملت فارس میدان شجاعت حاکم سفینه شریعت با نیت
صدر و رفعت قدر و بهمت بلند و سحبت ارجمند برادری را شرط برادر
ند نهند خط مراتب که دلیل خستباری دولت دار است رحمت
کنند در صورت اگر متعدد و ممتازند معنی متحد و انبازند نیت
و مؤنث فزون از حد نیت مصادقت و مؤالفت زیاده از حد
اخرت دارند تجاوزت القری المودة بینهم و صبح اوفه من
بعد المناسب عرض اموال که زوال و اضمحلال آن بیدار است
دست دریا نوال منظور و مقصود باد از هیچ آفتاب زار و روج

سحاب کو هر با اندوخته بخار و جبال و برد و دوشه صبا و شمال از رنگ
 دریا در شام بیشتر و از خاک صحرا در مقدار کمتره کل شبی بخار و عین
 انقلب از صده محاسب و هم حساب آن نداند و محاسب عقل اعتبار
 آن نتواند آنچه سجدات ای جوهر شناسان بحدس و تخمین براج
 کشور و حساب ملک بر آن قیمت ننهند تفصیل انرا بدین اجمال میس
 توان کرد که روزی یکی از مهنیان بار و نبت همان کار زمین خدمت
 بوسیده عرضه داشت که خدام حرم محرم سلطنت از عدم مبالغات
 قراضه سیم در روز و عرضه لعل و کهر با سراف بر آب و خاک ریزند
 نکاله خاک و زباله خاشاک و فضاله آب پاک چون بدخشان و کنا
 عثمان مردم شهر لعل و کهر برند و سود حاصل کنند اگر در خط آن
 اشارتی رود بصره و خطه مقرونست فرمودیم نه نور از آن
 سود زیانست و نه خزاین را از آن اسراف نقصان بدین معنیست
 نمینست الزام خدمت در استان اعلی پسندیده و مفاده رانده
 رعایت حقوق خدمت روزی از روز کارش استعلامی رفت
 معلوم شد که بکشتی قوی و سنگین تمام است و پیش از شارت

رفت در زنی از باب تجارت و اصحاب معاشرت حاضر آورد و دوازده
 روز کارش پریشانی افتاد عرضه داشت که از نکاله آن خاک و فضاله
 آب پاک کنند و ثروتی تمام یافته و جسمی باز نرم و ستر هر دیار
 از کفنه ناصواب خویش بخلت برده بکنند بکشت باز رقت
 خدمت یافت علی الحکله عقبات جابر بر بهای نامی که از خون شایان
 رنگ گرفته و از جان پاکان شکافده شتریش است جانگیر
 و مقوم آن قائمه شیر بیع آنرا در بازار جان زبان و جسمی
 تیغ قاطع است معدود و محدود است دریای نور و کهر یکدانه
 تاج اشتر شب افروز لولو الا بیضه بیضا بخیل جسم و اندر زمان
 هر سیاهان کوه طور پر تو نور بر آن جلالت از خاسته سیم و زر
 و ساخته لعل و کهر که احصای آن بهزار و قریب نخبه و استقنای آن
 هیچ مهر سنجیده به دریا و کان زو کهر نماند که توقع غشور ما
 برخواند اجمالا آنچه از باب صناعت و صباغت ایران دیگر
 آنها قدرت نموده و سلاطین و موم و فزک در ترتیب آن جهت
 برده بر بنیت مجلس آسمان بخت فرستاده اند سلطان دوم را

هیا از تاج مصر و اکلیل مکتل و کمر آویزهای کمر و حایل مجرعه مثل به
لای شاموار و یوقیت آبدار لآکیه بیضانه و فی البصار یاقوت
کمر بعد از یجد و جبر قبل آن یجد در ترتیب نیست و صفت
صفت آنها که کوه شرابموی و عت شرابیشری آویخته اند و در
بیضا بر ذره برش نده سبایک اشتران از آن به العجکاری تا
از شبایک شمان اگر فرو پالانید عجب نیست و شمس زگر که در کاف
کان در بند و شکفتن جواهر خانه مبارکه از آن بدایع کونی چهار
خانه دریا و معدنست و از صنایع ایران تحت خورشید است
نکه از لؤلؤ خشن و لعل بدخشان و دیگر جواهر است
و مشون از ثواب و سیار است تری شمس ضاعت من خلال
لآله کمالاح بدر من خلال یخمل و نیز تحت سلیمان که حجاران
کا و استادان تحت یار از سنگ مرمر پیدار کرده لثی از کوه یاقوت
زرد کارسته یا کوهی کلان پرورد چون روح پاک از تن خاک بر آورده
با انواع پهنه و صاف صور پیرسته بمایه ثواب شکل مثبت و
مست و بیت ام ریاحین و اشجار مثبت و مشرق و ایم زمین کوشش

با کز

با کتف و ارداف و یو و دو ستوار کشته همانا نوک خانه از بهوش آرز
و بهر آب داده و نیش قشیه از جان ثانی و فرنا و پیوند نهادند
نبات و اشجار آن اصابه قوه نامیه و در صور و اشکال آن اضافه
روح حیوانه و منی تحت لیماز حشند و از آن تختی که در دست
باد چون کوه بریزن و گوگرد است غده و شهر و راجا شهر
بل مانند حجر سلام و سلام ادرا شهر یاران هفت کشور من استطاع
الیه سپیدادر هر شهری از شهر صباخا و درواخانرا هر صبح و شام
سپیل طلب و از مطیفان مهر و ماه دلیل گیرند در ایوان بار کن
دولت و دین است بوسه جایی سلطین روی زمین شیده
ارکانه و ایداعوانه از ایجاد و استماع پادشاهان و س و فرنگ
تصفیات جنس بلور است که محل فلک فلک سیر از عثمان و سیر
چون بجای رنجی جواز داده و از حل در یار بدر بار در بار
بر کرده و نهایی کرده و ن مدار چون کوهی بر کوهی نقل کرده اند
نوعی از آن جنس تحت بلور است که تحت الماس مذکور لمعه نور است
و خسته طور چون فلک طلسم از رنگ بر رنگ ساده و نشسته

خاص ابر تشابه بل و تامل ظل مذی ظل صورتی در زیر دارد آنچه
 در بالستی بهترین سازه ولی رنگ بوی عالم باب و نمک را و
 مرتسم و صور افلاک و نجوم مختم منی تصویر آن ترکیب صورت را
 فقه مصوره عابنه و در تحریر اوضاع و اضلاع و اشکال آن اقلیدس
 عقل و هندس و اسرار صیرت عاجز است و هر که درون من نهاده
 خود از آن علامت نرزد که سر بهمت منجشان پیماید بطاس و دیگر
 حوض بلور است که خواص اندیشه در تخته تصنع آن مضح خوض شوند
 کرد از لطافت کوئی موج سر است بحسب انظار نام چون بدو پیوست
 لم یجد شینا بباط یونان محیطی مالا مال از آب بسط منی میو جی
 شکوفه قمری زلف چو موجی او بر انجمن فلک ابرس و غوطه
 چو درتی او بر اندازد جهان را بس بد زبور و سپر ابر و ارمای بلور کنگره
 فیما صباح اصباح فی رجا جبه الزمان کانه کوب درمی در کف بلوری
 صنعت جبر و علقه چو عقد پروین بر سقف آسمان آینه کون مکنون
 کالمشتری فی وسط السماء معلق و سماء مثل الزین البرج
 باد نهایی شبنم که از سبزه و سبیل بر مانسته از تابش آینه ای

اثاب انصاف که از سقف جدار بر او احاطت حبه چستبای جذب و
 استواری میل فی جو السماء و جزال هوا چون لؤلؤ لا لا متلا لا مانده و قطرات نهد
 از اثر بر در لاله و در درشته رشته آویخته بلور از ابصرت منه صفاته
 حبت نجوم السیل فاست سوالا فکنا بید الدجیه طالع و المشرقی باؤا
 یوقه چون دریای آب قرصه آفتاب که بجام جهان نما موسوم هر صفحه
 از آن صحنه نور و کار هست طای از صور افلاکی و نقوش خلکی چون در او نظر
 کنی اسرار و در کار جوانی و احوال عالم کون فست و بدانی ز ملک ملکوتش
 حجاب بر گیرند که سبکه خدمت جام جهان نما بکنند و نیز بفرود قیام یاب
 تعیین اوقات و تشخیص ساعات بماند روزی را از زرباب میکی بیات فیل
 ترتیب و ترکیب کرده علامات و آلات خدی بر او مقبیه ساخت و
 علامات و بانجم هم بسته دن کوئی آفتاب مطلق مدارات زمان و فصول
 استدارات مکان فلک تدویر خویش را از خط شعاع و خط منبیا
 بجز چرخ بسته دارد تا از چاه مغرب بچاه مشرق کشاند از ضعیف زوال
 باوج کاش رساند چون تنی چند که بکلم روح جنبه بحر کات طبعی حیوانه
 کوشش و می مروجه شبان و شبه ران در حشر طومی توانا و چشمی بینا

جاء وان باي سوره و سوره و تا ابد از جهان معهود باد تقداد و شكر
 نويد بغير نظير جوش ترالعات فوق صدورم بطير كاهار
 اشرار من ازند لكرى كاشيده تهر شكست سپى همشيد زهر
 هزار پانصد هزار در شمارند كه دوست هزار آن چون خيل گشم
 در موكب آفتاب ثابت و ستيارند در تحويل سال تبديل و نوبت
 يكصد هزار در دوى آسمان خرگاه خدمات سفر ماوراء و دوستي
 پنجاه هزار نفر پاس و مراس و ازند و هر صده را يك كردون توپ
 فلک آثوب قانون معين است پنجاه هزار غله توپخانه آتش خور را
 متبندان انگار در سلك نظام نظم و ماوراء كه در حد و دو شعور
 چنگانه نواز بايگان حد عراق عرب هم وساحت سواحل بنا و بار
 و عرصه خراسان و فخر استر آباد و كركان كاشين ببيان مرصوص خط
 و مر است مخصوصند در شتت جمع فقه بشت و ازند و در مرصد قفقاز
 ترصد كنند جوش كنان الحرب عاشقه بهم اذ از جسم فته باييل و
 ارجل توای بر فرزند نه سپهر فرزند كوه راه و همسركيك
 اخري آفريدى مرا بشا نشي بر كيدى مرا زرق تو بر سر مرا فرست

جهان جهان كشور و كشور است كجيان شان پادشاهى ام بدین پادشاهى
 كدای تو ام شان شای شى خور است چه داند كه كاین خفيا در است
 مر است خورى و پستی توئی كه من نیتم هر پستی تو ز چو بشيدیم
 دولت این جهان بنجائیم رفت با و دان اللهم فتم اسلك الى
 فیا بنی عن سرى كاهنت فاضى منه تا بدین جا سخن پادشاه بزرگ
 چون ایام و خوش بیاين سید آسمان این نختين كاهنت بالهام ايرى
 پای تحت از آشوب مصون ساخت به خانه مرضى و عامله مرضى معسر
 اصحاب مرضى ريش اماد از طهران و طن چون جان از بدن كوس حلت
 فرو گرفت چون شهر تم رسيد در بقعه بفضله احمدى استعداد زیارت و
 استقبای سعادت توقف كرد بر تقي بن جوش و تهيت بر جود
 در آنروزه نور و خور و خور و خور و خور و خور و خور و خور و خور
 از حاضران حضرت و مقلان خدمت بود زبان بر كشد كه تا كنون انكسرون
 خاطر خبر داری و از خور و خور و خور و خور و خور و خور و خور و خور
 شده ام مخلصات منيرم را تجليل راندى و مخلصات با تریل خواندى انگاه
 كه سادى غيب بي و صحت شبیه در بيا استيا النفس المظنه ارجى الى

یک نشسته فرستاده داد و از جهان رحمت بخوان رحمت ملا در سه
 و یکم مادر غنی شش با بی ارض موت ندانیم این کرب در کدام تربت این
 استبطان کدام غربت خواهد بود جان با غلک و کالبه بدین خاک پاک بیاورد
 صادرات آن سواج که کاسرات آن حراج است بر این کتاب ضمیم و بر بزرگو
 تمیزتاری و عبرت اصحاب محبت در عبارات فصیح پر داری پس از وقوع
 آن آیه علمی و فقه کبری خاطر پیش از جهان پر شویش بدین مقصود موصفت
 بیفاد و بدین قدر مساعدت نمود فلذا قطعه که در ایتمام کشته اند ثبت شد
 فاعترفوا لاولی الابصار و هی ذلک جهان باز نیاید نونود شمی در شانده شمی
 در بود چغختلی شام پر دخت کا چغخت آست تاج و کلاه بندش لایا
 که بسندیت پذیرای ای خردمندیت بسی نسلوار و ناوش است
 جانیکه فغختلی شمشیر است چو پناه شد از هزاره دوست ستاره
 ابر خالیکان خون کرسیت همی با صفا ن ترک شای بخت بن خاک قدم اندر
 بشای بخت بدارای نو باد دوران کلام شاه کن ملک استقام
 این ساله است که جرب تقریر پس پذیر خاقان منصور علیه السلام
 دار است در و سبه الله من صل النور در توضیح انساب و تشیخ شایع و ضایع

ان پادشاه

آن پادشاه بخت آرا کاه منتهی کلام الملوک از خاطر ذخیره خانه خارا عاشق سپهر
 جلال بدر فلک کمال دیب ارب حیب نیب با دل دلی اهل تقی
 وزیر این وزیر میرزا محمد تقی علی آبادی نازد زانی ملقب آقا و مخلص صاحب دیوان
 در مملکت و دولت وزیر و مؤمن دلی پادشاه کشور سخن در نشر و نظم و حید
 زمان فرعیصر من کان له قلب و العی النفع و شویسه که در موبخرترین
 عبارت در محضرترین اشعاره یکچنان معنی کنایه که از جبریل این ائین
 شده و از قرآن پس و آن من اسبیا ن کلمه نشر جان و تعویذ جان است
 و شکشی است قدرت به کون مکان کر پس لطف که از داد و خدا
 دادی کرد آنچه در عرصه تیغ علی آورد آنچه در صحنه زکاک علی آبادی کرد
 تیغ او تا بیان جان عدو تمام برد کلک این آیه نیان جان خرد شادی کرد
 هندوی خانه او بر همه هزار جهان هندوی تیغ علی بود که از ادای کرد
 منت کلام الملوک

رفع بجهت بکشد بشان مادرش را

قبر کودکی که هنوز کرده نشسته است از شیر

تراهی بر است که نزدیک حوز و بهین و چشم ندنی

یاغ بر است با لیده مانده مردان

تر عجم آن بجهت است که با لیده و بر سینه از دزدان رو و کمال

شرف است بهار جوانی است

شب مرد جوان را کوشه

کندر کمر است که آینه کمر به سر او بود به سفید و کمر

که گزیده است سر او زنده یا زنده و بهار تا نماند

یاغ آن کمر را کوشه که کسی او از نماند و بهار تا نماند

آفر عمر به تا نماند مثال معذله المذموم لای جهاد است

مثال معذله المحول می لای جهاد است مثال معذله الطریقین لای جهاد است

مثال معذله تقاضا به از او است بهر که کلمه تقاضا به و بهار تا نماند

مین آن قضا را قضا سطره تقاضا کوشه چون

ان جی ویرم تا کمر است بهر که کلمه تقاضا به و بهار تا نماند

فرودا دارم بجمع تقاضا در آن اقله ما سطره تقاضا کوشه چون

قضا جی اگر است بهر که کلمه تقاضا به و بهار تا نماند

دارم بجمع بر سطره تقاضا کوشه چون

چون قد میون از جی اگر است بهر که کلمه تقاضا به و بهار تا نماند

تورا اکر ام بین فرودا دارم بجمع تقاضا کوشه چون

ننه نه به کوشه و نه به کوشه آن قضا را قضا سطره تقاضا کوشه چون

حمله کوشه چون در جی اگر است بهر که کلمه تقاضا به و بهار تا نماند

فرودا کوشه آن قضا را قضا سطره تقاضا کوشه چون

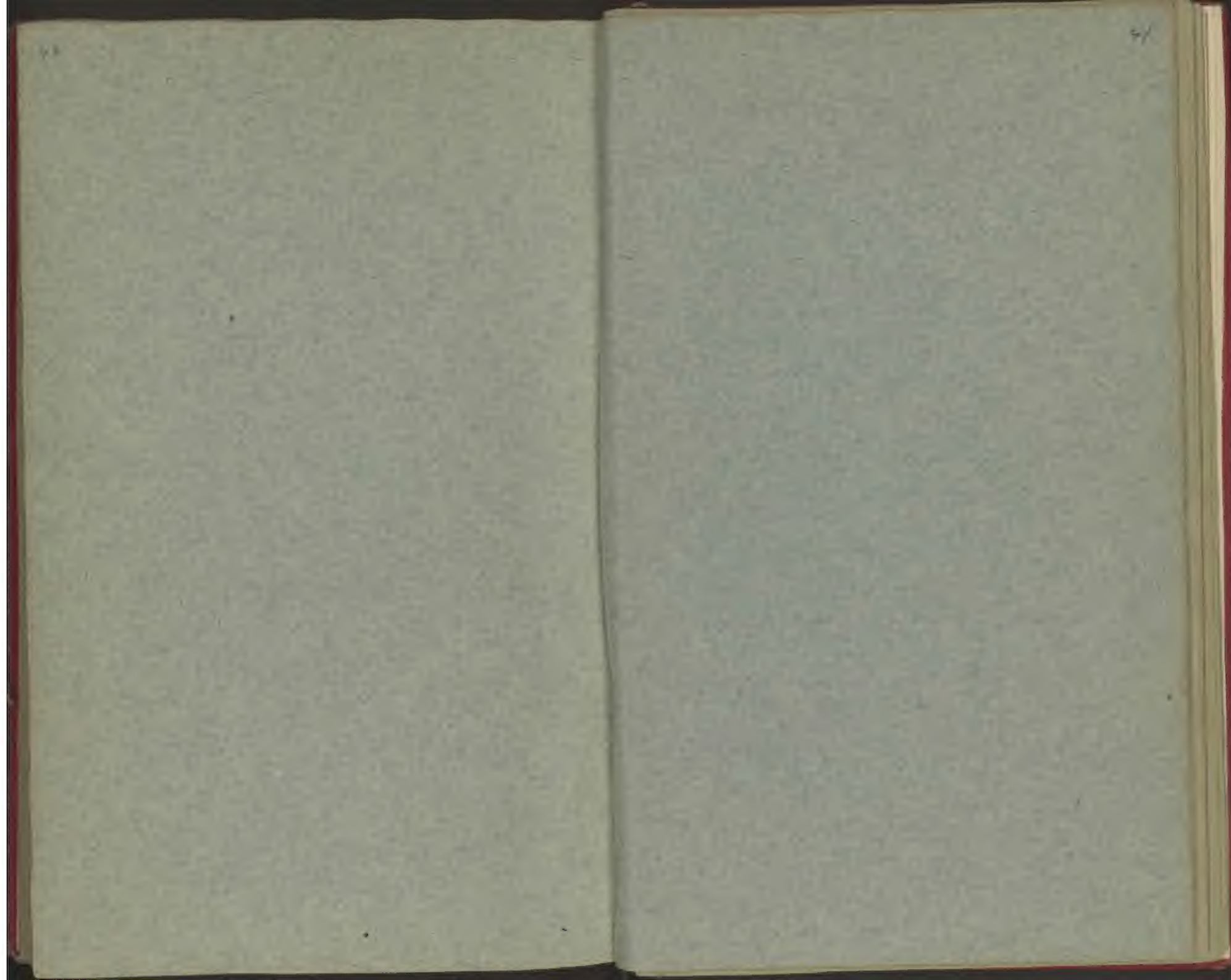
آنکه چون بیخاک کردن دولت بدست و تربیت خاندان سلطان که در این
مستور نظر حضرت از ملکانه و کانون خیمه منور است تخم زاده خرد و است و بیخاک
بهرت همراه مقرب حضرت از اقا شیراز است در داره خلاف مستور
برده و در آب صفت یافت و در کف رود در کف است بایستی شود و معوضه
نه که جرب است و تصویر جرب کتاب فقه و دولت است به شب مجرانه و در علوم
کتاب در نهاده است میمونه با بر شیریت و در امور منصب هدیه بر سر کف و کف قطع
در حضور بان درجه لقب غرضه و معوضه در فرزند بودیم که کمال است و در امان
نوردم که در این احوال با شرف و در مقام انصاف که روح و معنی و روح
درجه است که با شرف و در مقام انصاف که روح و معنی و روح
موجب شرف و در مقام انصاف که روح و معنی و روح
در مقام شرف و در مقام انصاف که روح و معنی و روح

در مقام شرف و در مقام انصاف که روح و معنی و روح

تا پنج شتر در قند بخرام سلطان فرزند قایل با بر سر نیز خیریت دلیبر فرمود
 چون بچاه مهربان نبوت همراه میرزا محمود شیراز رسید در ملک قایل
 بیاورد و یات شغریه است بهن خراب حجاب میراند و وزیر علوم و کرامت
 مراتب لیاقت و حقیقت و یاسکا دورا اظهار داشته بی رتبه نظام در حق زاده
 بودند که بهجتیه قیاس و تصویر خراب مغز آید خیر بر قند قمر کنان علی قزوینی
 شاهزاده شاهنشاهی را به منصب یار در تقبیل پذیرفته شغریه در فرار در شمس
 حصص قمار در اعتبار سپهر خود نموده زاده اعلا است بولزم حکم از شاه ایران
 قیام و اقدام باین مقصد که مقرب و حقان شکر یون حطام شرح علم نظام مرثیه و
 نموده در عهد و شش و شتر قون ۱۳۰۷

تا پنج شتر در قند بخرام سلطان فرزند قایل با بر سر نیز خیریت دلیبر فرمود
 چون بچاه مهربان نبوت همراه میرزا محمود شیراز رسید در ملک قایل
 بیاورد و یات شغریه است بهن خراب حجاب میراند و وزیر علوم و کرامت
 مراتب لیاقت و حقیقت و یاسکا دورا اظهار داشته بی رتبه نظام در حق زاده
 بودند که بهجتیه قیاس و تصویر خراب مغز آید خیر بر قند قمر کنان علی قزوینی
 شاهزاده شاهنشاهی را به منصب یار در تقبیل پذیرفته شغریه در فرار در شمس
 حصص قمار در اعتبار سپهر خود نموده زاده اعلا است بولزم حکم از شاه ایران
 قیام و اقدام باین مقصد که مقرب و حقان شکر یون حطام شرح علم نظام مرثیه و
 نموده در عهد و شش و شتر قون ۱۳۰۷

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنمازنا له عبادا
نستعين به في كل شئ
ويعفو عننا ذنوبنا

وَعِ الْاَيَّامِ تَقَعُ لَانَاءُ
وَلَمَّا رَأَى الْمَرْءُ مَوْجِدَهُ
وَلَطِبَ لِقَاءُ اِذْ اُنْزِلَ الْبَلَاءُ
وَنَحْوُ خَمْسَ مِائَةِ رُفُقَةٍ
اِذَا مَا كُنْتَ ذَا قَلْبٍ قَتُوعٍ
وَصُورَتِ السَّيِّئَةُ قَبْلَ قَتْعِهَا
فَاَنْتَ وَمَا لَكَ اَلَيْسَ لَكَ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْاَمْنُ جَمْعُ الْاَمْنِ وَالْاَمْنُ
وَجَمْعُ الْاَمْنِ اَمْنٌ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنمازنا له عبادا
نستعين به في كل شئ
ويعفو عننا ذنوبنا
وَعِ الْاَيَّامِ تَقَعُ لَانَاءُ
وَلَمَّا رَأَى الْمَرْءُ مَوْجِدَهُ
وَلَطِبَ لِقَاءُ اِذْ اُنْزِلَ الْبَلَاءُ
وَنَحْوُ خَمْسَ مِائَةِ رُفُقَةٍ
اِذَا مَا كُنْتَ ذَا قَلْبٍ قَتُوعٍ
وَصُورَتِ السَّيِّئَةُ قَبْلَ قَتْعِهَا
فَاَنْتَ وَمَا لَكَ اَلَيْسَ لَكَ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْاَمْنُ جَمْعُ الْاَمْنِ وَالْاَمْنُ
وَجَمْعُ الْاَمْنِ اَمْنٌ

که چون یک از خاندان دولت که از ارشد و قیاس
 بهد رسوایش و خط فزوده ایم دورا جبر خاص متوجه خود
 نظر بقوت و سعه اردو را استسکا لجا مقرب حضرت ابی شعیان
 در شت مقربشان خبر آمد و حسن نمک زار اردو در کوفی میا که
 بتوطع اکریم سید کار نامه از خصا و سلطه در بر علوم در جای مبارک
 معروض شد در زنده نشسته قوی خیریت و پیش رایه منصب سریت
 که فحشاء سر فرزندم و بهین حبس چهره و بهیچ که در حق در برابر
 بعدا هم حکان مقرب دیشتم که موافق ستمخانه و در وقت شب مبارک
 خود سینه به نمک زار اردو در مقرب که غم مقرب ایشان را به منصب
 منصب و استه جایز کوفی میا که فرغ میا و مقرب خیرام اردو در
 این تبه مرز منظور از راه المقرب لجا بان مقرب و قیاس متوفیان
 شرح موقوفه و سورا در دفاتر دولتم و دولت و ستم
 نموده و در همه نشسته حره و شمر ضحی مظهر

که چون رعیت بازمانده کان حرم رخصت خان لایه باشی
 سالها در این حالت منت کشه از جان ز کرده بود منظور لایه
 لکایه است در زنده نشسته قوی خیریت لایه مصلح در دولت
 از بوجب حرم مرز و لایه در لایه لایه حیرت نمک زار مقرب
 شعیان سیک کوفی میا که داده خیر حرم مرز و مقرب لایه
 از در همه در ربات لایه از وضع بوم دیوانه در وقت شب
 به مقرب لایه مقرب و قیاس متوفیان حرم مرز و مقرب لایه
 در همه نشسته حره و شمر ضحی مظهر

چون بر دست محنت و کانه لازم و محنت فرموده ایم که هر یک از چهار آن
 را که بحسب ابدان و صفت و قوت در حد و اندازه است ام کرده و برودیت
 محنت فریتم از این که مراتب کفایت حد است متفرق افغان حقیقت
 متکلف ملوک در این میان و چون معروض افتادند از دیده او و در
 سعادت و بخت و شانس و عبادت و تقوی و کمال و الا اهل الم
 میسر آید و بسیار عظیم و وزیر او را در حد و اندازه و منصب و حد و اندازه
 درجه و مرتبه و در حد و اندازه و در حد و اندازه و در حد و اندازه
 متفرق و در حد و اندازه و در حد و اندازه و در حد و اندازه و در حد و اندازه

نه صفر و نه صفر
 ۱۲۹

که چون خدا پرستیم غایت قدرت علم ما را برای محصل طلاع خیر عالم طری
محیط نمود است که معرفت باحوال علوم که ان دقایقه خاتمه ازان نیست
حاصل نموده درخور معرفت دانند از آن است که ادعای هر یک ببل غیر خود
چنانچه فی الواقع علم ما را در هر صورت حد و مرز است و در این میان سیر
رئیس کمر کوشش ما را که محروم از سلاله معرفت و در حدیث کفایت نموده
اسلاف و اجداد خود را بنحیج بکتاب قول الله تعالی و انزلنا من علم
معدن و کلاف که هر یکی از اینها خود را فی سبیل طاعت و در توحید
و شهود آورد که در هر نوع از دین است و فی سبیل معرفت که این حد را کرده
ای که غایت معرفت با حق است و در این میان علم و معرفت مقام نبی و اولاد
پایه شده و در این راه است که در خور تامل است که معرفت و معرفت
منه الله تعالی محقق است با این خطاب و محقق بودیم که هر یک از اینها
حق است و در این راه است که در خور تامل است که معرفت و معرفت
توسع بار که در این راه است که در خور تامل است که معرفت و معرفت

نظر بطور مرتب که از اینها است و در هر صنف و فن و پاک سرست معصیان
مرد را در صفت از اینها که در هر یک از اینها که در هر یک از اینها
روزگار خود را صرف نموده که در هر یک از اینها که در هر یک از اینها
خطرات و آفات است که در هر یک از اینها که در هر یک از اینها
دیوانه باینها است که در هر یک از اینها که در هر یک از اینها
لوگانه است که در هر یک از اینها که در هر یک از اینها
منظر بسط و بسط است که در هر یک از اینها که در هر یک از اینها
از خودم که در هر یک از اینها که در هر یک از اینها
صلا و ضابطه است که در هر یک از اینها که در هر یک از اینها
مقرر است که در هر یک از اینها که در هر یک از اینها
دربار و دیوانه است که در هر یک از اینها که در هر یک از اینها
مصدق و در هر یک از اینها که در هر یک از اینها

آنکه چون عزت و بزرگوارم چاکر سلطان محمد باقر
 پانصد تومان اضافه موجب شرف بود و بزرگوارم
 زان که بواسطه که مقرر ماند و در وقت تاخیر فایده بود و زان
 تمیز مقرر نیست و در وقت که دید که موجب این مقرر بود
 وضع رسوم همه که در وقت گذشته لازم نیست بر دوازده مقرر
 و در میان نظام شرح فرمان را ثبت نمود در عهد گذشته و در عهد
 ۱۳۰۳

آنکه چون منظور نظر شاه و خاندان خیر و زنده بر آن است که هر یک از چاکر
 خاندان دولت را بپایان که در آن خدمت جانشین بود و بزرگوارم
 بکمان رجوع خاطر خوشیه میسر میسر را از حسن عبادت و طاعت خود را
 سرشناس داشته اند و در خدمت بزرگوارم که از انوار بزرگوارم
 اختصاص داده بین الاقران اعمار در عهد گذشته و در عهد
 بر رسم چاکر و در عهد گذشته و در عهد گذشته و در عهد گذشته
 و در وقت شجه انور را بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان
 بر بزرگوارم و در عهد گذشته و در عهد گذشته و در عهد گذشته
 بکمان بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان
 بر رسم چاکر و در عهد گذشته و در عهد گذشته و در عهد گذشته
 بکمان بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان
 در عهد گذشته و در عهد گذشته و در عهد گذشته و در عهد گذشته
 ۱۳۰۳

40
91

95

در آفتاب خورشید و در ظرف جگر آتش سحر روح الهی و بصورت
 در آینه و در غنیمت قطب و در بار بار و در آینه بسم الله الرحمن الرحیم
 در صحرای فردی و در آینه و در آینه

الملک و در آینه و در آینه
 در آینه و در آینه و در آینه

شاهزاده و در آینه و در آینه

خود و در آینه و در آینه و در آینه
 برو و در آینه و در آینه و در آینه
 مدین و در آینه و در آینه و در آینه
 خرد و در آینه و در آینه و در آینه

شکوه و در آینه و در آینه و در آینه
 و در آینه و در آینه و در آینه
 و در آینه و در آینه و در آینه
 و در آینه و در آینه و در آینه

و در آینه و در آینه و در آینه

در آینه و در آینه و در آینه
 و در آینه و در آینه و در آینه
 و در آینه و در آینه و در آینه

و در آینه و در آینه و در آینه
 و در آینه و در آینه و در آینه
 و در آینه و در آینه و در آینه

و در آینه و در آینه و در آینه
 و در آینه و در آینه و در آینه
 و در آینه و در آینه و در آینه

و در آینه و در آینه و در آینه
 و در آینه و در آینه و در آینه
 و در آینه و در آینه و در آینه

و در آینه و در آینه و در آینه

بزرگوار است که در این مجلس
 تجلیات طاهره از نور حق
 بر این عالم ظاهر گردد
 و در این مجلس
 بزرگوار است که در این مجلس
 تجلیات طاهره از نور حق
 بر این عالم ظاهر گردد
 و در این مجلس
 بزرگوار است که در این مجلس
 تجلیات طاهره از نور حق
 بر این عالم ظاهر گردد
 و در این مجلس

و الله اعلم بالصواب

در این مجلس که در این مجلس
 تجلیات طاهره از نور حق
 بر این عالم ظاهر گردد
 و در این مجلس
 بزرگوار است که در این مجلس
 تجلیات طاهره از نور حق
 بر این عالم ظاهر گردد
 و در این مجلس
 بزرگوار است که در این مجلس
 تجلیات طاهره از نور حق
 بر این عالم ظاهر گردد
 و در این مجلس

بزرگوار است که در این مجلس
 تجلیات طاهره از نور حق
 بر این عالم ظاهر گردد
 و در این مجلس
 بزرگوار است که در این مجلس
 تجلیات طاهره از نور حق
 بر این عالم ظاهر گردد
 و در این مجلس
 بزرگوار است که در این مجلس
 تجلیات طاهره از نور حق
 بر این عالم ظاهر گردد
 و در این مجلس

در این مجلس که در این مجلس

تجلیات طاهره از نور حق
 بر این عالم ظاهر گردد
 و در این مجلس
 بزرگوار است که در این مجلس
 تجلیات طاهره از نور حق
 بر این عالم ظاهر گردد
 و در این مجلس
 بزرگوار است که در این مجلس
 تجلیات طاهره از نور حق
 بر این عالم ظاهر گردد
 و در این مجلس

بعض حضرت اب خود نهالی حضرت سقا شرف و به بر سر نشاندند
عشتم در جسد اولاد

شرف حضرت کرد در طبع کتاب لای شرف و از به ارفع اکرم
شرف نهاده فخر زک الدوله فرائی عرب سبیل و امام جلاله کلمه - اکرم
نصف حضرت شرف به سبکت نه - قربان مکتون آس شرف و

بعض حضرت خود نهالی طاب شرف و از به نفع اکرم و است که از به
حالت و شرف و زب ارفع اکرم حضرت زک خود مد
قربان حضرت سیت نه - قربان وجود و شرف و بر کلمه و قربان نه

حضرت اکرم
رقیب است و خطابت شرف و از به
فرین و رقم

بعض حضرت
حضرت اکرم است و نهالی طاب طاب طاب و اکرم

بعض حضرت اب خود نهالی حضرت سقا شرف و به بر سر نشاندند
عشتم در جسد اولاد
شرف حضرت کرد در طبع کتاب لای شرف و از به ارفع اکرم
شرف نهاده فخر زک الدوله فرائی عرب سبیل و امام جلاله کلمه - اکرم
نصف حضرت شرف به سبکت نه - قربان مکتون آس شرف و
بعض حضرت خود نهالی طاب شرف و از به نفع اکرم و است که از به
حالت و شرف و زب ارفع اکرم حضرت زک خود مد
قربان حضرت سیت نه - قربان وجود و شرف و بر کلمه و قربان نه

بعض حضرت
حضرت اکرم است و نهالی طاب طاب طاب و اکرم
بعض حضرت
حضرت اکرم است و نهالی طاب طاب طاب و اکرم
بعض حضرت
حضرت اکرم است و نهالی طاب طاب طاب و اکرم

قرآن آن عظمیٰ بنی مبارک بنوم نصری خضر بنی مبارک بنوم

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript. The text is dense and covers the lower half of the page, with some lines written diagonally. It appears to be a continuation of the historical or biographical narrative.

[illegible][illegible][illegible]

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
 حكمة ورحمة وبرهان
 لا اله الا الله محمد رسول الله
 صلى الله عليه وسلم

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
 حكمة ورحمة وبرهان
 لا اله الا الله محمد رسول الله
 صلى الله عليه وسلم

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
 حكمة ورحمة وبرهان
 لا اله الا الله محمد رسول الله
 صلى الله عليه وسلم

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
 حكمة ورحمة وبرهان
 لا اله الا الله محمد رسول الله
 صلى الله عليه وسلم

والت هرگز ۷۸۳
 اجماعت طبع ۱۰۵۱ هجری
 فوت از حنیفه ۱۵
 گفت در یک ۱۰۵۲
 سیر نه بطریق ۱۰۸۱
 عکس در شاه تخت سفت ۱۱۴۹
 اجماع اول ۱۱۹۹
 هر طرز در این در ۱۱۸۱
 اجماع و کرات ۱۲۰۱
 اجماع و ابر ۱۲۲۳
 کسب کبریت در ۱۲۵۰
 دعات مصلح بن در ۱۲۵۵
 حیات بصیرت فی ۱۲۹۰
 عکس خرد در ۱۲۹۲
 تفسیرات کسب ۱۲۹۲

تفسیرات کسب ۱۲۹۲
 تفسیرات کسب ۱۲۹۲
 تفسیرات کسب ۱۲۹۲
 اجماع دوم ۱۲۹۲
 زده کسب ۱۲۹۲
 اجماع دوم ۱۲۹۲
 استخراج کسب ۱۲۹۲
 باریت کسب ۱۲۹۲
 اجماع و زده ۱۲۹۲
 اجماع و نقه ۱۲۹۲
 اجماع و سپر ۱۲۹۲
 فتح نام در ۱۲۹۲
 فتح مصر در ۱۲۹۲

تفسیرات کسب ۱۲۹۲
 تفسیرات کسب ۱۲۹۲
 تفسیرات کسب ۱۲۹۲
 اجماع دوم ۱۲۹۲
 زده کسب ۱۲۹۲
 اجماع دوم ۱۲۹۲
 استخراج کسب ۱۲۹۲
 باریت کسب ۱۲۹۲
 اجماع و زده ۱۲۹۲
 اجماع و نقه ۱۲۹۲
 اجماع و سپر ۱۲۹۲
 فتح نام در ۱۲۹۲
 فتح مصر در ۱۲۹۲

چند ثواب ازین بقدر هزاره هزار برابر قطره ای است
 چند ریخ ازین مختلف شود پس است پنج کدر آینه و ده کدر در ریخ
 چند شتری در ثواب بقدر پنج برابر چند زنی است
 چند زهر در ثواب بقدر نه برابر دهم چند زنی است
 چند ادراکش که ثواب نوزده برابر چند زنی است
 چند بطن از ثواب بقدر سیراب چند قطعی زنی است
 شربت سیرور در هزاره هجده هزار ریخ است
 چند تغییرین ستاره اسمال بقدر یک سال سیرور است
 حدیثه بار اسمال هجدهم و برینو فیه شهر است
 در شتری ستاره اسمال هجدهم است
 آینه تری ستاره که هر چشم وین شود ثواب که هزار عدد است
 عرض هزاره ۳۵ درجه و هجده دقیقه است
 تکر خزان در از صند نه پری ۹ درجه شرق است و شرف قمر در ۴
 ۳۷ درجه و نیم است

۱۸۴۹۹۵	نزد صواب پنج	نصف آدم
۱۸۳۰۳۰	نزد مرین	نصف آدم
۷۴۸۸	نزد مرین	مهره آدم
۷۴۰۲	نزد کینه	مهره آدم
۷۲۳۹	نزد صحن	مهره آدم
۵۲۴۶	نزد مرین	طوفان
۵۱۳۰	نزد کینه	طوفان
۴۹۹۷	نزد صحن	طوفان
۲۵۴۱	نرخ تخت العصر	نرخ کوری
۲۲۰۵	نرخ دی سنجوس	نرخ کورت کینه
۱۶۱۰	نرخ قطعی	نرخ صد ریخ
۱۲۷۱	نرخ هجر شمس	نرخ هجر قمری
۸۱۶	نرخ عدله	نرخ نزد مردی
		نرخ نزد کینه

بوجود صغیر و ضرورت است این حدیثی مضمون این باشد که در هر دو

چونکه در میان ایرانست و من به شهر در جفت شد بدو است و عورت لازم بود

مطلق است که در مرتبه دوازدهم خود شوقی به معنی غلبه ادراک

و بهر یک از اینها که در جوار قفس هرگز از ظرف صاعده خود

و بعد از این که طر مکتوب است یا ملت مقاین به هم تمیزیت

دیه هر یک از ضرر و زیان است که تحقق می یابد و اگر قضا می نماید

میت تا فرد مشورت یک صند و صوبه که میفرستد به ما میات

در این مورد مختلفه سبب اول آن مختلفه سبب دوم و سبب سوم

مقتدره خدیفه شایسته شد مقتدر هم در فیض مظهر

و مستند است به ترازوی عدل که از قضا و عود او در

از مصلح لازم آید چون فوقیه فوق و کفایت تحت بود و سراف

از فوق و تحت هر گاه فوقت و تحت وجود بنده در خارج یا بی

وای فوقت و کنت اگر چه شده در مذهب فخر و کنت و کبر از

الشيء اشرع من وجهه اللهم ولا تسد علي ولا تتركه بعد موعد

فرقت و حکمت فرق نیست نه نشانه نفقار مستر منم آ

این چهار آیه در مجموع در خارج فوق و تحت است که فوق و تحت
و تحت از آن جهت که در خارج فوق و تحت است

و نظر بر آن از همه حکمت و دقت و دقت و دقت و دقت

محدثات بحسب راجع اند و در فروع مشایخ اشراج آنها درج شده

همه درونی متعده است بزنان یا تفرات بزنان اما نان متعده است

دست و پایی بر بعضی دولت محو والد کلام آید که از این بیان که آن که
نقیر کلام بیان آن دیگر نام آن بر آن است و خوفیه آن

و کبریا می در آن آید هم زلف و کبریا و جلال و جلال

لهم و في حين انهم و تضر آف به لعل و لست لست به

حقیقت آن از تمام محبت احاطه ای تمام تر است زیرا که نزد وجود
 احاطه محبت تا حقیقت است و هیچ چیز نیست که از نزد وجود بود
 حق محض اول و درین مفهوم وجود که بهتر است اول الودایر است در ازین
 زیرا که هر چه در زمین در است برابر او بودن نفس کمال
 بعد آن شمس هیچ چیز بر این مفهوم سبقت و بهتر مراد و حقیقت این معنی
 در خارج اول الودایر است زیرا که هر چه در خارج است باین حقیقت وجود
 که نیست و آنرا است ، بیست شرح اند از صمد وجود و خود وجود
 و در هر اعتبار اول است اولیست به او امیر در خارج محض حق عبادت
 و در در خارج وجود و غیرت که توصیف به اولیست شود و در وجود
 که عرف او وجود و وجود مطلق اول الودایر است که بعد از تمام وجود
 و آخرت که نهایت انبیا است و در جمیع اینها است و انبیا
 و در ظاهر است که قدرت و قوه ظاهر است برات حق و مظهر حق و غیر خود
 و در باطن است که از قدرت ظهور در این حق نفس حق و شمس
 و در حق در جبهه وجود و تمام مراتب وجود در زمین که در ملک
 از او صمد است و از جوف لایزال که در او ظاهر و باطن است

۱۶۱
والط ب ل ط که در صورت حقه و حرف الرمه فتح در ذو حقه
که در ذو حقه نبط بر، هیت و طر محمد اله، نه که طر محمد
اوست آن هم در صورت به ادیت و اعریت و طر هیت و طیت
به بیشتر که نسبت قدر بقدر در شریک و اخط

خیر عبارت است از وجود کامل و وحدت شرعی است لذت هم و نعم هم
 آورنده پس خیر امر است و جوهر و شر امر است هم و لذای بار باری است
 باوریم علم داشتی و عالم بعد از قدرت داشتی و ظاهر بودن علم است داشتی
 و حاصل بودن کرم داشتی و کرم بودن و کجذاک و لذت داشتی خیر است نه
 آن داشتی علم که جامع است و لذاتش قدرت که جامع است و لذاتش کرم
 که جامع است و لذاتش عدالت که ظاهر است و کجذاک و لذت داشتی شر است نه
 و جوهره شدت و غلبه لذت خیر است است و هرگاه نه بودی و حق
 و حیوان قدرش بر مجید شفیقت حق و دفع مفرت از حق و حق
 و بهیانی و جوهر و برده بری لذت خیر است است بار عالم که از این و شرف
 بر تقدیر عدم آنها معالیم آن مفقود گشته فیهن در عالم و هر چه
 از این اگر از جوهر غضب باشد شدت فقط از حق شد و شر آن حق
 با ندرط شدت غفرت کثرت و با ندرط غفرت غفرت غفرت غفرت غفرت

و هو محقق و هو محقق است و تا فرین و هو محقق بضمه مضارع و تا فرین و هو محقق
 محققان این است که در مشتق ذات نیست است پس نه بر طریقه است نه بر طریقه
 مرکب از ذات و وجوب است و این بر مبرر البطلان است و نه بر این که ذات
 در مشتق کلیه اعتباری نه به مبرر البطلان است زیرا که به مبرر است که هر قدر
 مبرر است و در وجوب حق دارد است مبرر است و جسم بعضی ندارد
 و بعضی است و بعضی است پس نفس معلوم بعضی حق است به اوست و بعضی
 جسم بصورت متعلق متعلق است صورت متعلق حق است به متعلقیت و متعلق
 بر اگر گوئیم الله عالم لا قائل و لا دهر و لا کون و لا موقوف این است الله عالم
 کلمه و الله قدرت کلمه و اگر گوئیم الله بر وجود معلوم این است که الله موقوف
 پس به او در مشتق لایم الله در نیست و حقیقی ظرف متعلق و بعضی توان
 اطلاق است خوفیه بلفظ محبت است و خود ذات است شری و هر حقیقت
 که به این نظر در کلمه حقیقت شری نهانیه اطلاق است خوفیه حبس در ذات
 و الله صریح بر این است بر این که شریف است علاوه بر شرف
 اند ذات اولی نه لایم الحقیقه است و به هم وجه از وجه ترک
 در ذات مبرر است اولی بر ذات حرف الوصف و نفس و شری

در این صفت

مذکور است و ذات و تحقق حقیقی است و هم حقیقت و قولا حقیقت نه
 بر در معرف الحقیقه و حقیقه الهی است و این از ابرار به نام کشف و شهود است
 و هر که در این مطلب شک نماید اولی بر ذات حقیقت و شری است و تا هر خطای
 و این تفکر نهانیه
 از وجه برای است و جو آنکه است مگر لا افسار محقق است نه افسار
 و نه افسار عدم و است من حیث هر چه در وجه است و نه محدود و ایا در ذات
 از هر یک از وجود عدم و وجود عدم نیست با و است در آن شری که از آن
 و به سبب مرجع قول و هو متناهی و محدود واجب بالذات و با حقیر عدم متناهی
 و محدود متناهی بالذات مبرر اگر وجود حقیقت نهانیه حکونه است سبب وجود
 حقیقت نهانیه و وجوب بالذات و مبرر نهانیه و این ضعیف و اضعاف است زیرا که هر که به
 مجرد مفسر به حقیقت انضمام منضم وجود به است مگر که انضمام
 انضمام مفسر به منضم و مگر انضمام مفسر به عدم و مگر حکونه نهانیه مبرر
 بلکه وجوب بالذات مبرر مبرر و این از برای است و جو آنکه است حقیقت
 که است از این سبب انضمام وجود حقیقت موقوف و درون وجود موقوف
 سرای است به حقیقت و تحقق حقیقت نهانیه موقوف موقوف نهانیه حکونه

و در این صفت

سبب عقبت مزید کرد و چون بخت و جبر الوجد به طایفه کفار انهدی
 روفت بطعن و تسلط بی لایم است که در طبعان دین در میان بود
 اما طبعان در حجت آنکه لا مستند بقدم شریعت بر نفس خود و آن
 شریعت بر نفس خود است شریعت بر نفس خود و هم از آنها
 خود را استقامت بجای آنکه شریعت در وقت آنکه استقامت بر شریعت
 به شریعت است که آن شریعت یک رتبه در رتبه آن شریعت در رتبه
 دانی شریعت اول باشد و هم بود آن شریعت مقدم بر نفس خود
 به رتبه دانی در رتبه است چون توقف الف بر ب توقف
 ب بر الف پس هر چه از الف توقف و هم از الف توقف
 لغت شریعت بر نفس است اما طبعان تسلط بر دین در وجود است
 و این است که آنکه استقامت است که حاکم است از همه آن
 وجه بر دین تطبیق است پس میگویم تسلط مستند است بر وجود
 که افکار آن سلسله غیر متناهی است و هم که در افکار سلسله
 هم علت است و هم معلول معلول است که معلول است

و علت است پس در آن سلسله و علت رتبه آن که سلسله
 که همه اجزای در سلسله هم سلسله که اجزای در سلسله است
 و سلسله هم را نیز به سلسله اول به یک رتبه که آن
 معلول است پس در آن سلسله که سلسله اول است
 سلسله هم را به نظر آنکه جزو آخر سلسله اول است و باقی
 و باقی سلسله هم در نفس است پس واقع بود بجزو
 دینی به جزو سلسله اول در وجود سلسله هم
 بنا بر ترتیب و واقع است در میان افکار هر سلسله پس تمام است
 که سلسله اول متناهی است و لا بد لغت آنکه که در رتبه هر سلسله
 و سلسله اول به و هم آنکه سلسله اول که هر سلسله در رتبه
 پس آن در را به دانی است و دانی به دانی به دانی است
 پس واجب است بر شریعت سلسله اول و به شریعت است
 سلسله هم را نیز در رتبه هم از اول نه به شریعت است
 یک جزو

با اینکه علت معلوم است متغیاتی باشد و در تقریر این بیان هم
 تغییر مقتضای آنست که آنکه هرگاه مستند کردن عدد معلوم است
 فی الواقع به لغزم آن به ردی که عدد معلوم بر عدد معلوم درین
 وجه گفتگو محال است. چنانکه لزوم آنکه هر عدد که در
 سعه مفروضه است باز آن معلوم است. چنانچه مفروض آن
 و در کتب هر معلوم باز آن علت نیست مگر معلوم اخیر هر
 ردی که عدد معلوم لغزم هر آن به بر عدد معلوم و درین محال است
 و لازم آنکه جمله علت است. این سعه و جمله معلوم است و درین
 سعه بعد از آنکه می بینیم پس از آن تطبیق کنیم در میان آن
 هر اگر ردی که به آنکه معلوم می شود بر وجهی با ظهور معلوم گفتگو
 معلوم و معلوم است و اگر ردی که به لغزم هر آن به معلوم
 متحقق شود بدون معلوم است زیرا در جواب تمام
 بدون علت که آن معلوم اخیر است
 درین خلاف فرضی است زیرا مقتضای آنست که سعه

درین
 وجه
 محال
 است

بر آن و نفس است حقیقت آنی نیز با حق تقدم بلکه اگر در هر دو
 اول است صورت جسم است و حقیقت که با حق تقدم هر دو جسم است صورت
 نوعی است زیرا که در هر یک از انواع جسم طبیعی منقسم است و غرض از
 آنست که در حق اول که لایق آن میگردند جسم آنها مختلفه دانی است
 تا میوه شده است صورت نوعی غیر منسوب لایق نوعی بالقوم و بالفعل
 و صورت نوعی آنست که تحقق یافته است در آثار مختلفه را که
 اخصصی در هر یک از آن آثار بقدر ذاتی جسم و اخصصی بغير
 از جسم اخصصی را آثار مخصوصه نامید است و در ضمن آن از ظاهر
 حکم نه تخصیص که آن تخصیصی است بعد از نوعی است و ذاتی هم و
 جوهر است و بعد از اخصصی ذاتی جسم است صورت جسم مقدم بلکه اگر در
 که تا خود است لایق است و بعد از جنسیت جسم متعلقه است که خود است
 لایق لایق است و صورت نوعی مقدم بر هر دو جسم است و ما خود است لایق است
 و بعد از اخصصی نوعی از جسم است که ما خود است لایق است در نتیجه و اخصصی
 اینها هر یک است که هر دو در جسم مرکب است از صورت جسم که متمایز است

صدق کننده بر تمام جسم مختلفه الهی و از جنس که صورت فواید آن است
 که بمنزله نفس است که هر نوع از جسم لایق آن محسوس از انواع دیگر جسم
 و از صورت نفس که هر نوع از انواع فواید از انواع جسم بانی صورت نفس
 محسوس از صورت آن نوع پس این است که هر نوع از انواع آن است
 مرکب است از صورت جسمه مطلقه که بمنزله جنس است و مطلق است بر همه
 اجسام و محسوس است و دارد که صورت نوع آن است که آن است
 که بمنزله نفس است که محسوس است که محسوس است که آن است که آن است
 انواع جسمه و صورت نفس هم دارد که آن است که محسوس است که آن است
 دیگر آن که آن است که زیر مطلق است که آن است که آن است که آن است
 و صورت نفس و آن که آن است که آن است که آن است که آن است که آن است
 و نیز لو جود کونیه که صورت است که آن است که آن است که آن است که آن است
 نفس است و آن که آن است که آن است که آن است که آن است که آن است
 که حیوان است حیوان نیز مطلق است که آن است که آن است که آن است که آن است
 مطلقه و صورت نوع و صورت نفس و صورت نفس و صورت نفس و صورت نفس

کلیب اعراض شکفته است از کیف و کم محسوس و انی و متی و غیر
 و انفعالی و وضع و افعال و عده محسوسه که سراسر محسوس نوع از انی و عراضی
 شکفته است از انی و عراضی شکفته را از لوازم خود و عراضی شکفته را
 و بعبارة اخر نفسی و غیر خود است که صورت آنی عراضی
 محسوسه است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 علاوه از این ترکیب است که مرکب است از نفس و بدن و نفس و بدن
 تعلق تربی و اتصال در بدن از و بیش است که نفس
 است و علاوه از این ترکیب است مرکب است از جنس و نفس از جنس
 که حیوان است و نفس که آن است که آن است که آن است که آن است که آن است
 با لغوه و صورت که عده با نفس است و علاوه از این مرکب است که آن است
 و وجه که هر ممکن از آن است که آن است که آن است که آن است که آن است که آن است
 ترکیب است و علاوه بر این از منزه صفت است بدین که آن است که آن است که آن است
 از ترکیب کننده است و نیز منزه بدن است و در و او نیست
 که حیوان از منزه است که آن است که آن است که آن است که آن است که آن است

بناش کردن رو غیر مستعد زوا که مطلق شیر با برادر آن
 شیر به اگر فاقه آن باح اعلیٰ نشد خبر کو آرد و علاوه
 در این کوئم که اگر نجی نبرد این ترکیب فوئ هم مرکب
 محتاج به بر برگردن ناز و نادر فقر کلام در آن میگویم و
 هجرت کنی میگویم اگر برگردد و در اگر برهوا الی غیره الهیه
 تسبیح و در دست هر دو کلام است فیه کلمه تن فر
 بران ای که امه متلا فی احوال که در در دین مستعد شو اگر نفس
 تصور در این به از وقوع حرکت بن گیرین آنگاه فیه حقیر
 خدانه چون برید اگر نفس تصور در این به از وقوع حرکت
 بن گیرین آنگاه کلمه حیاته چون مفهوم آن در هر یک
 در دین گیرین را افهوا آن کلمه حیاته

در وقت شن خن را پس بران که کفایت به قسم است نوعی در نفس
 دفعه و وقتی عام پس هر دو کلمه از دین کفایت فیه نادر بران

ایشان به به یک روز نشدند به به نه تحقق کرد و تبارین کلمه در و عظیم
 و عظیم من وجه برادر هر یک از آن کلمه یا به وجه صدق مکتبه به یک
 در و عظیم کلمه دیگر و صدق مکتبه بن برین اول که هم یک از آن کلمه
 صدق مکتبه بر یکس به وجه آن کلمه را غیابین کونه متران در هر
 که هم آن در مجرئت و به هم متران که نه و بن برین هم که آن کلمه
 بر یک دیگر صدق مکتبه یا صدق کلمه غیر تو رفیق در هر وجه از هر دو طرف
 آن کلمه است آن کلمه را مت دین کونه متران در و غیاب که هر چه
 برادر آن صدق است نه غیاب هم صدق است و هر چه برادر غیاب صدق است
 آن در هم صدق است و صدق کلمه در یک طرف از دین کلمه است و در
 طرف دیگر چون آن در حیوان که هر آن در حیوان است و هر چه برادر
 آن در نبات این کلمه را هم و غیاب مطلق کونه آنگاه صدق کلمه در
 اخص است و آنگاه صدق فیه ملامت هم است و با صدق کلمه در طرفین است
 و نه در یک طرف اما هر دو کلمه با هم صدق فیه دارند پس آن کلمه
 اخص و غیاب نه به متر حیوان و این کلمه که هم حیوان است

و بعضی هم حیوان نیست بلکه بعضی حیوان است یعنی بعضی حیوان
 در وقتیکه در اثر اینها پس حیوان را نکند که برکت بیدار نشود
 بلکه حکمیه است ضایحه گوئی هم یک ازاله عمر است و هم یک عمر
 و منفعت در معیت و در لیس و بر وجه حکمیه است ضایحه گوئی هم این
 طایفه است و نه نه طایفه آن است و در معیت عموم و خصوص مطلق
 لیس و بر وجه حکمیه است که موضع آن هم و محمول آن هم است
 ضایحه گوئی که همه آن حیوان است و بعضی حیوان آن است
 و لیس و بر وجه فرقیه است که موضع آن هم و محمول آن هم است
 ضایحه گوئی که همه آن حیوان است و بعضی حیوان آن است
 و در معیت عموم و خصوص خاص و بر وجه فرقیه و در بر وجه
 ضایحه گوئی بعضی حیوان است یعنی بعضی حیوان است یعنی
 بعضی حیوان است و بعضی بعضی حیوان نیست پس در میان تمام
 اثراتی که در این است و در تمام اینها که در این است

در بعضی حیوان نیست بلکه بعضی حیوان است یعنی بعضی حیوان
 در وقتیکه در اثر اینها پس حیوان را نکند که برکت بیدار نشود
 بلکه حکمیه است ضایحه گوئی هم یک ازاله عمر است و هم یک عمر
 و منفعت در معیت و در لیس و بر وجه حکمیه است ضایحه گوئی هم این
 طایفه است و نه نه طایفه آن است و در معیت عموم و خصوص مطلق
 لیس و بر وجه حکمیه است که موضع آن هم و محمول آن هم است
 ضایحه گوئی که همه آن حیوان است و بعضی حیوان آن است
 و لیس و بر وجه فرقیه است که موضع آن هم و محمول آن هم است
 ضایحه گوئی که همه آن حیوان است و بعضی حیوان آن است
 و در معیت عموم و خصوص خاص و بر وجه فرقیه و در بر وجه
 ضایحه گوئی بعضی حیوان است یعنی بعضی حیوان است یعنی
 بعضی حیوان است و بعضی بعضی حیوان نیست پس در میان تمام
 اثراتی که در این است و در تمام اینها که در این است

و در عموم مطلق همه اجتماع از طرف بعضی است و اثراتی
 از سمت بعضی و در عموم فرقیه هر یک از اجتماع است و در
 حتمه و اثراتی که ضایحه در زمانها معلوم بدان ایضا
 که موضوع از علم انچه بحث که بحث کرده شود بدان علم از عوارض ذاتیه آن چیز مثل بدن
 آن که موضوع حکم است که بحث کرده شود در علم طب از احوال بدن آدمی از
 حیث صحت و در عوارض و مثل کما است و در عوارض ذاتیه آن
 که طایفه از عوارض آن است یعنی عارضی که در ذاتی را مثل غلبه طایفه
 ذاتی است و این را بر وجه حکمیه است و در عوارض فرقیه است و با طایفه
 مثل را بجهت امری خارج از آن که مساوی باشد آن را خارج مرآت نمی را
 مثل محک که عارضی که در ذات را بر وجه حکمیه است و در عوارض فرقیه است که
 عوارضی که در ذات است زیرا که آن چیز که عارضی که در ذاتی را از این
 نیست که عارضی ذاتی چیز شود و یا عارضی جزو آن چیز و یا عارضی
 که در و خارج از مرآت است و یا مساوی مرآت است و یا خارج از مرآت است و یا
 عارضی از مرآت است و یا مساوی مرآت است پس مجموع بخشش قسم میشود آن را قسم
 اول که عارضی شود چیز مرآت چیز را و یا عارضی شود مرآت چیز را
 و یا عارضی شود خارج از مرآت را که مساوی مرآت است هر سه قسم را عارضی
 ذاتیه خوانند که عارضی ذاتی مرآت است و مرآت ذاتی اول که ضایحه و در ضایحه است
 قسم دوم که عارضی جزو چیز است که بجهت این است که جزء ذاتی داخل
 ذاتی است پس استناد دارد آن عارضی که در ذاتی است و در ذاتی است
 زیرا که هر چه استناد دارد به خودی که ذاتی است استناد دارد به ذاتی است

در بعضی حیوان نیست بلکه بعضی حیوان است یعنی بعضی حیوان
 در وقتیکه در اثر اینها پس حیوان را نکند که برکت بیدار نشود
 بلکه حکمیه است ضایحه گوئی هم یک ازاله عمر است و هم یک عمر
 و منفعت در معیت و در لیس و بر وجه حکمیه است ضایحه گوئی هم این
 طایفه است و نه نه طایفه آن است و در معیت عموم و خصوص مطلق
 لیس و بر وجه حکمیه است که موضع آن هم و محمول آن هم است
 ضایحه گوئی که همه آن حیوان است و بعضی حیوان آن است
 و لیس و بر وجه فرقیه است که موضع آن هم و محمول آن هم است
 ضایحه گوئی که همه آن حیوان است و بعضی حیوان آن است
 و در معیت عموم و خصوص خاص و بر وجه فرقیه و در بر وجه
 ضایحه گوئی بعضی حیوان است یعنی بعضی حیوان است یعنی
 بعضی حیوان است و بعضی بعضی حیوان نیست پس در میان تمام
 اثراتی که در این است و در تمام اینها که در این است

لا محاله و اما قسم ستم که عارض مراد است که مساوی در معرض است بخت
 ازین است که امر مساوی است و دارد مساوی در معرض و عارض و دارد
 مساوی بیکدیگر که مساوی است با آن شیء معروض و لکن خارج از اوست چنانکه
 ضحکی عارض بیکدیگر است و مساوی است که خارج از اوست است با آن
 اما متعجب است مساوی با آن است که در شقی است و در آن است
 پس ضحکی که استناد دارد مساوی بختی که استناد دارد بخت مساوی است
 فحکام استناد دارد مساوی است با آن شیء معروض که عارض دارد
 شیء را بخت امر فارسی که اعم از معروض باشد مثل کرکی که معنی کرد
 چیز سفید را و ربط آن بجهت وجه اعم از سفید و غیر سفید است
 از رنگش و دیگر و عارض بخت بجهت ارفاق که بعضی از معروض با بخت
 مثل که عارض حیوان کرد و ربط آن که آن حیوان آن است و آن
 عارض از حیوان است و عارض از بخت بجهت بخت با آن با او و غیر
 عارض در عارض آنچه خوب است آنی که عارض با آب است و آنی که قسم
 اعم از غریبه از بجهت غریبه و در آن که از بخت بذات معروض در
 و بخت شتر آنی که عارض بر آن که در هر علم که عارض از عارض و است و معروض
 آن علم مکتب و از عارض غریبه معروض آن علم که عارض از عارض است
 و یا بنابر بخت

شیء شتر مراد است آن است و اما از آن فرات که اگر عارض معروض
 بیان این شتر در شتر بخت این است که معروض و هو که مهر و بخت شتر
 یک نفر شتر و شتر که معروض و به بخت افغانه شدن یا شتر که بخت
 محلف کرد و شد بخت شدن آن و غیر از بخت شدن شتر است
 و بخت شدن شتر غیر از بخت شدن شتر است و خود را که بخت
 اصناف بخت است که آن در شتر و شتر و شتر است
 همه افعال بخت شدن هم تفاوت دارند بر هر مطلق بخت شدن
 تو صد است و مهر بخت معروض بخت کثرت است
 در تناقض مثبت و صرت شرط دان و صرت معروض و عمل و مکان
 و صرت شرط و اضطرار و فکر قوه و صرت و در آخر آن
 تناقض معروض و قیاس بخت و دیگر در ایجاب و بخت بخت که صرت
 هر یک از آن و قیاس لذاته مستقیم کذب و دیگر بخت و دیگر از آن
 و قیاس مستقیم صرت و دیگر بخت و در تناقض معروض و بخت شتر
 شرط است بر معروض و قیاس بخت بخت و دیگر در بخت و دیگر
 و بخت و قیاس بخت

بیک شرط و بیک امانه و موضوع هر دو حق و فایده
 باطل و موضوع هر دو بالقوه باطل و بالفعل تناقض می شود
 پس اگر موضوع که بنا بر تناقض واقع شود باطل باشد
 زیرا نویسنده است و هر دو نویسنده نیست و همچنین اگر محقق که بنا بر
 تناقض واقع نگردد باطل می شود زیرا که نویسنده است
 و نیز نویسنده است و اگر ممکن که بنا بر تناقض واقع شود
 می باشد که نویسنده است و در حقیقت و در نتیجه نویسنده است و در حقیقت
 و اگر بنا بر بنا بر تناقض نگردد باطل می شود زیرا که نویسنده است
 و از این جهت در این و نیز می نویسد و در این و در این و در این
 باطل می شود و تناقض نگردد باطل می شود زیرا که نویسنده است
 و اگر بنا بر بنا بر تناقض نگردد باطل می شود زیرا که نویسنده است
 نویسنده بنا بر و در صورت یک امانه باطل می شود و در حقیقت
 تناقض نخواهد بود و بنا بر بنا بر و در این و در این

بنا بر این که در حقیقت و در این و در این و در این
 به حقیقت و در این و در این و در این و در این
 این و در این و در این و در این و در این و در این
 بنا بر بنا بر که بنا بر بنا بر و در این و در این و در این
 بنا بر بنا بر که بنا بر بنا بر و در این و در این و در این
 بنا بر بنا بر که بنا بر بنا بر و در این و در این و در این
 کتب بنا بر بنا بر که بنا بر بنا بر و در این و در این و در این
 و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 که بنا بر بنا بر که بنا بر بنا بر و در این و در این و در این
 و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 و در این و در این و در این و در این و در این و در این

این که در این سرزمین
 هر صفت از روی این
 نوی بر سر است
 دانستن این است
 آند که بر سر است
 معنی
 آنکه محو کند
 محو کند
 ز خود
 بر کمال
 و الکم

و الکم

کتاب
 مادی
 تعلیم
 از روی
 غیرت
 عوض
 و غیرت
 بر کمال
 و الکم

این کتاب را در روز جمعه
 در ماه رجب در سال
 ۱۰۰۰ در شهر تبریز
 در کتابخانه
 در روز جمعه
 در ماه رجب
 در سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در کتابخانه
 در روز جمعه
 در ماه رجب
 در سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در کتابخانه

این کتاب را در روز جمعه
 در ماه رجب در سال
 ۱۰۰۰ در شهر تبریز
 در کتابخانه
 در روز جمعه
 در ماه رجب
 در سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در کتابخانه
 در روز جمعه
 در ماه رجب
 در سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در کتابخانه

و در این باب که در این کتاب
 به شرح آمده است که در این باب
 در این باب که در این کتاب
 به شرح آمده است که در این باب
 در این باب که در این کتاب
 به شرح آمده است که در این باب

و در این باب که در این کتاب
 به شرح آمده است که در این باب
 در این باب که در این کتاب
 به شرح آمده است که در این باب
 در این باب که در این کتاب
 به شرح آمده است که در این باب

و در این باب که در این کتاب
 به شرح آمده است که در این باب
 در این باب که در این کتاب
 به شرح آمده است که در این باب
 در این باب که در این کتاب
 به شرح آمده است که در این باب

[illegible]

بمهر درای ورام و راجه و اکنون امرای هند در آن لقب یافته ملک کشیدن برای
وحدت دولت و خاندان و حکومت را به یکسان بخشیدند و به یکسان
خاندان و خاندان و حکومت را به یکسان بخشیدند و به یکسان
در قدیم که گفتی در امرای این کشور به یکسان بخشیدند و به یکسان
ملک را به یکسان بخشیدند و به یکسان بخشیدند و به یکسان
در میان اینها به یکسان بخشیدند و به یکسان بخشیدند و به یکسان

کنت لعلی
کونی در اول او آب از لب
مرا او این در بوخت و ام
کنت در عهد بهرام کورید
کنت در عهد بهرام کورید
کنت در عهد بهرام کورید

Handwritten Persian text, likely a manuscript or letter, featuring dense cursive script.

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

Handwritten manuscript page from the "Mushaf al-Furqan" (Quran). The text is written in elegant Thuluth calligraphic script on aged paper. It features several large, decorative initial letters (Basmala) at the beginning of sections, such as "Bismillah" and "Alif Lam Mim". The text is arranged in horizontal lines across the page.

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or a page from a book. The text is written in a cursive style and is arranged in several lines across the page. The ink is dark, and the paper appears aged and slightly discolored. The text is written in a cursive style, possibly from the Ottoman or Persian periods. The lines of text are somewhat irregular and overlap, suggesting a dense and flowing script. The overall appearance is that of a historical document or a page from an old book.

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or a collection of poems. The text is written in a cursive style and is arranged in several lines across the page. The ink is dark, and the paper appears aged. The text is written in a cursive style, characteristic of Persian calligraphy. The lines of text are somewhat irregular, following the flow of the writing. The overall appearance is that of a historical document or a personal collection of verses.

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or a page from a book. The text is written in a cursive style and is arranged in several lines across the page. The ink is dark, and the paper appears aged. The text is written in a cursive style, likely from the 17th or 18th century. The lines of text are somewhat irregular and overlap, suggesting a handwritten document. The text is written in a cursive style, likely from the 17th or 18th century. The lines of text are somewhat irregular and overlap, suggesting a handwritten document. The text is written in a cursive style, likely from the 17th or 18th century. The lines of text are somewhat irregular and overlap, suggesting a handwritten document.

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or a page from a book. The text is written in a cursive style and is arranged in several lines across the page. The ink is dark, and the paper appears aged and slightly discolored. The text is written in a cursive style, characteristic of Persian calligraphy. The lines of text are somewhat irregular and overlap, suggesting a dense and flowing script. The overall appearance is that of a historical document or a page from an old book.

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or a collection of poems. The text is written in a cursive style and is arranged in several lines across the page. The ink is dark, and the paper appears aged. The text is written in a cursive style, likely a form of Persian or Urdu calligraphy. The lines are somewhat irregular, following the flow of the writing. The overall appearance is that of a historical document or a personal collection of verses.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائفنا
في الأرض والسموات
والذين هم أئمتنا
في كل زمان ومكان
والذين هم رؤسنا
في كل شأن وشأن
والذين هم حكامنا
في كل حق وقضآن
والذين هم صلواتنا
في كل وقت وسكان
والذين هم نورنا
في كل ظلمة وظلم
والذين هم قلوبنا
في كل غم وحزن
والذين هم شفيعونا
في كل يوم وقدر
والذين هم نورنا
في كل ظلمة وظلم
والذين هم قلوبنا
في كل غم وحزن
والذين هم شفيعونا
في كل يوم وقدر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائفنا
في الأرض والسموات
والذين هم أئمتنا
في كل زمان ومكان
والذين هم رؤسنا
في كل شأن وشأن
والذين هم حكامنا
في كل حق وقضآن
والذين هم صلواتنا
في كل وقت وسكان
والذين هم نورنا
في كل ظلمة وظلم
والذين هم قلوبنا
في كل غم وحزن
والذين هم شفيعونا
في كل يوم وقدر
والذين هم نورنا
في كل ظلمة وظلم
والذين هم قلوبنا
في كل غم وحزن
والذين هم شفيعونا
في كل يوم وقدر

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

